

یک غزل : مکتوب چهارم (حلاج) از شعر بلند زاینده رود

فضا : ابروی کور و حشمت کژدم را سیاه کرد
تا زهر بینایی
مکرر باشد

زمان : زاینده رود مادر اصفهان است
مکان : و صید کرده باشی از میان بوته های بلال، لاله در... استخوان زن

برگ های ریخته را جمع کن... به روی صورت های مان بگذار، ما گریه می کنیم
و بعد هم موهای قارچ گرفته ات را بر ما بیار... دوباره بیار، ما گریه می کنیم
راهی شدن برای اسب ها زود است / خیلی زود است / هنوز
چنارها بوی گاه می دهند / کهربا و ماه و گوشت های شکار...، ما گریه می کنیم
سنگفرش می چکد، خون به روی سنگ فرش / از شاخ و بار بلوط های کهن
صدای تورا مثل چاقوبه روی سرب ها و دست ها / و نارنج های بی شمار، ما گریه می کنیم
" میان بشقاب ها سیب و صفحه بود با حلزون و گیسوی نمناک تو... ایستاده بودی آن جا .
آن جا کنار میز و بعد هم پرسیدی از رود خانه های اسفار : ما گریه می کنیم ؟
آری. ما با اسب های زود. و چشم های مان را که در زایمان سرب نمورومه آلود
برگ های ریخته را جمع کن . به روی زانوهای مان بگذار... ما گریه می کنیم

آنیما